

---

مبانی نظری تاریخ‌نگاری تاریخ شفاهی با تکیه بر زندگی مخفی  
عالیه امام‌زاده (خاله شهید محمد جهان‌آرا)

---

فائزه توکلی (نویسنده مسئول)

دکترای تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

دکتر علی بیگدلی

استاد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

Emails: faezhtavakoli@yahoo.com - alibigdeli.hist@yahoo.com

---

■ چکیده

در مبارزات دوران انقلاب اسلامی ایران، حضور زنان فقط در صف‌های میلیونی تظاهرات نبود، بلکه آنان نقش مهمی در پیشقراولی، پشتیبانی، همکاری، هماهنگی و تعمیق آن داشتند. به‌رغم حضور پررنگ زنان در تحولات سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر و مشارکت تمام‌عیار آنان در مبارزه علیه رژیم پهلوی، مستندات، مکتوبات و منابعی که نقش زنان را تبیین و توصیف کند، بسیار اندک است. سؤال این پژوهش با تکیه بر نقش زنان مبارز در مبارزات مخفی دوره محمدرضا شاه پهلوی و چگونگی شرکت در این مبارزات است. با اجرای طرح تاریخ شفاهی زنان زندانی مبارز و سیاسی دوره پهلوی دوم و انقلاب اسلامی که در سال‌های ۱۳۸۹-۱۳۸۵ انجام شد، می‌توان به انواع مبارزات زنان اعم از مبارزه مخفی و مسلحانه اشاره نمود. یافته‌های این پژوهش، گواه بر آن است که زنان از سنین ۱۳ تا ۴۰ سال با تحمل انواع شکنجه‌ها در زندان‌ها حضور داشتند. خاله شهید محمد جهان‌آرا که تحت تأثیر شهید جهان‌آرا و خانواده مبارزشان در اهواز وارد مبارزه با ساواک و رژیم پهلوی شده بود، در بخشی از فراز زندگی‌شان به‌مدت دو سال به مبارزه مخفی پرداخت. در این مقاله با ارائه مبانی نظری تاریخ‌نگاری تاریخ شفاهی و با تکیه موردی بر تاریخ شفاهی زنان، در مورد جریان مبارزات خانم عالیه امام‌زاده و دوران زندگی سیاسی و مبارزات‌شان با رژیم پهلوی و دستگیری و زندان پرداخته شده است.

■ **کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌نگاری، مبانی نظری، تاریخ شفاهی، زنان انقلاب، زندگی مخفی.

## مقدمه

مبانی نظری تاریخ‌نگاری شفاهی زنان، متکی بر روش تحقیق کیفی است. در این پژوهش از تحلیل روایت و تحلیل محتوا که در عمق بخشیدن به تاریخ‌نگاری تاریخ شفاهی بسیار مؤثر است، استفاده شده، و به دو صورت کمی و کیفی انجام گرفته است.

تحلیل کیفی محتوا را تحلیل قوم‌نگارانه محتوا<sup>(۱)</sup> می‌خوانند و چنان‌که از یک تحقیق کیفی تاریخ شفاهی انتظار می‌رود، برای فهم معناهای مبادله شده به کار می‌رود. روش تحلیل محتوا نیز به تبع این کاربرد عبارت است از رفت و آمد توأم با تأمل میان تشکیل مفاهیم نمونه‌گیری، جمع‌آوری داده‌ها، رمزگذاری آن‌ها، تحلیل و سرانجام تفسیر داده‌ها. تحلیل کیفی محتوا یک کشف مدام<sup>(۲)</sup> است که از رهگذر مقایسه مداوم میان موقعیت‌ها، محیط‌ها، سبک‌ها، تصاویر، معانی و تفاوت‌های ظریف معانی با هم حاصل می‌شود (Althiede, 1987: 77-65).

در تاریخ شفاهی، مراحل از نمونه‌گیری گرفته تا جمع‌آوری داده‌ها و تشکیل مفاهیم و رمزگذاری آن‌ها و تحلیل و تفسیر داده‌های حاصل از مصاحبه انجام می‌شود. مورخ، تاریخ شفاهی را در این راه قرار می‌دهد تا به جای تمرکز بر واژه‌ها به «قالب‌ها» توجه نماید. قالب عبارت از نحوه سازماندهی فضا (در رسانه‌های چاپی و صفحات وب) یا زمان (رادیو و تلویزیون) و نیز سبک ارائه مطلب است. باید دید که رسانه، محتوا را در چه بسته‌بندی‌ای ارائه می‌کند و از این راه، چه تفسیرهایی در مخاطبان بر می‌انگیزد.

## مراحل تحقیق کیفی محتوا

۱. مسئله‌ای که باید بررسی شود، لازم است مشخص شود؛
۲. مطالعه منابع مرتبط با موضوع در سایت‌ها، روزنامه‌ها، برنامه‌های تلویزیونی؛
۳. آشنایی با قالب‌های ارائه مطالب در تعداد محدودی از اسناد که باید تحلیل کیفی شوند؛
۴. مفهوم‌پردازی (این مرحله مهمترین مرحله تحلیل محتوا است). نخست با توجه به پرسش‌های تحقیق و برای هدایت جمع‌آوری داده‌ها، مقوله‌هایی فهرست می‌شوند و با توجه به زمینه نظری، ملاک‌هایی برای تعریف آن‌ها وضع می‌شوند.
۵. تنظیم شیوه‌نامه جمع‌آوری داده‌ها که به چه جنبه‌هایی از متن مصاحبه تاریخ شفاهی باید توجه کرد، اهمیت دارد؛

۶. جمع‌آوری داده‌ها و بازبینی آن‌ها پس از ۵۰ درصد کار انجام گرفته، که فرآیند آن تا پایان تحقیق ادامه یابد. مفاهیم و مقوله‌هایی که برپایه استقرا از داده‌ها شکل می‌گیرند، دائماً با داده‌های جدید محک زده، اصلاح و تکمیل می‌شوند تا سرانجام مفاهیمی سازگار با همه داده‌ها پدید آیند. مفهوم پایایی<sup>(۳)</sup> در تحلیل کیفی محتوا همین سازگاری است؛ به عنوان مثال، بررسی شرایط روحی و روانی زنان زندانی سیاسی در زندان و مقایسه توانمندی‌های آنان (تسلط بر زبان‌های خارجی متفاوت، مهارت‌های عملی مانند گلسازی و کارهای دستی و توانایی حافظه آنان در زمینه حفظ آیات قرآن کریم و تلاوت آن و...) در مقابله با فشارها و استرس‌های داخل زندان و گذراندن دوره محکومیت، مقوله «توانمندی‌ها زنان و زندان» را در بهره‌گیری از مطالعه تاریخ شفاهی زنان سیاسی و زندانی برای مورخ تاریخ شفاهی روشن می‌نماید.

۷. این مفاهیم و مقولات، سنگ بنای تفسیر مورخ از پدیده و به عبارت دیگر، ابعاد گوناگون تفسیر او را شکل می‌دهند (رفیعی، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۳).

#### انواع فعالیت‌های زنان سیاسی و زندانی دوره پهلوی (۱۳۴۲-۱۳۵۷ش.)

از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ش. با سی نفر از زنان فعال در حوزه مبارزات پیش از انقلاب و فعالین حوزه‌های گوناگون پس از انقلاب، مصاحبه و تاریخ شفاهی زنان را در موسسه نشر آثار امام خمینی ثبت و ضبط نمودم که بخشی از آن زیر چاپ است. در این نوشتار با تحلیل متن روایت‌های تاریخ شفاهی زنان و با تکیه بر حجم نمونه روایت یک تن از زنان زندانی سیاسی خوزستانی به نام عالیه امام‌زاده که خاله شهید محمد جهان‌آرا است، نوع و مدل گفتمانی، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ایشان به صورت تاریخ شفاهی ثبت و ضبط شده که در زیر بدان می‌پردازیم (توکلی، ۱۳۹۹: ۹).

#### زندگی‌نامه عالیه امام‌زاده خاله شهید محمد جهان‌آرا

عالیه امام‌زاده در سال ۱۳۳۴ش. در شهر اهواز در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. پدرش، سید محمدعلی امام‌زاده و مادرش فاطمه موسوی نام داشتند. بعد از طی دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شدند. از

سال ۱۳۴۵ همراه برادر که به دبیری مشغول شده بود، به جهت کهولت پدر به محل خدمت‌شان در خرمشهر نقل مکان نمودند. با ورود به خرمشهر، نقطه عطفی در زندگی عالیه پدید آمد؛ زیرا باعث شد با خواهر و خواهرزاده‌هایش (خانواده جهان‌آرا) بیشتر ارتباط یابند، و در خرمشهر به فعالیت‌های عقیدتی و سیاسی با پسران خواهرش (محمد و علی جهان‌آرا) بپردازند و پس از مدتی همراه با گروه منصورون که از گروه‌های هفت‌گانه مبارز و مسلمان بودند، رسماً علیه رژیم پهلوی مبارزه را آغاز کنند. وی در خاطرات‌شان در مورد خصوصیات خانوادگی‌شان چنین می‌گوید:

«پدر بزرگ‌های مادری و پدری‌ام در کار تدریس قرآن و مکتوب کردن قرآن (قرآن دست‌نوشته) بودند. مادرم سواد مکتبی داشت و در منزل به صورت مکتبخانه‌ای، قرآن و علوم وابسته را تدریس می‌کردند. این امر در خانواده‌مان در میان خانم‌ها متداول بود؛ یعنی از ابتدای صبح، منزل ما محل رفت و آمد دانش‌آموزان بود و من نماز و خواندن قرآن را در کنار همین شاگردان مادرم یاد گرفتم.

مادرم بسیار به تحصیلات ما اهمیت می‌داد و دوست داشت در درس پیشرفت داشته باشیم. او زن بسیار آرام و حرمت‌نگه‌داری بود. به یاد ندارم حتی یکبار هم با من مجادله لفظی داشته باشند. اگر اشتباهی هم می‌کردم، در اوج ناراحتی سکوت می‌کردند و سپس بعد از آرامش، ایراد و اشکالات ما را گوشزد می‌کرد.

پدرم آزادتر با مسائل مذهبی برخورد می‌کرد، اما مادرم خیلی مقیدتر بودند و هر شب برای ما داستان‌های قرآنی از قبیل میثم، عمار، صحابه حضرت علی و محمد و... را تعریف می‌کردند. هر شب یک سوره کوچک قرآنی برای‌مان تلاوت می‌کردند و این روند در خانواده ادامه داشت. به دلیل شرایط مذهبی که بر جو خانواده‌مان حاکم بود، در منزل خواهر بزرگم، مراسم خاص اعیاد مذهبی، عزاداری‌ها، شب‌های قدر و احیاء و... برگزار می‌شد.

در دوره تحصیل، دوران دبستان را با چادر به مدرسه می‌رفتم و هیچ مشکلی هم برای‌مان پیش نمی‌آمد. وارد مقاطع بالاتر هم که شدم، باز هم حجاب را رعایت می‌کردم؛ البته تا قبل از ورود به دبیرستان، پوشش‌مان را بر اساس الگوبرداری از مادر انجام می‌دادیم، ولی به این مقطع که رسیدم، در حفظ ارزش‌ها و عقاید خودم، آگاهانه‌تر قدم برداشتم، و در نتیجه باعث بروز مشکلاتی در مدرسه شد.

من با خواهر محمد جهان‌آرا و دخترعموی ایشان خانم فریده نعمت‌زاده، هم‌مدرسه‌ای بودیم. یک بار ایشان که کتاب‌های سیاسی بین بچه‌ها رد و بدل می‌کرد، به دفتر دبیرستان احضار شد. او را تهدید کرده بودند که اگر از این کار دست برندارد، مراحل را به ساواک ارجاع می‌دهند؛ البته کتاب‌هایی که می‌خواندیم، داستان‌های قرآنی و آموزنده اخلاقی بود و کتاب‌های دکتر علی شریعتی را نیز مطالعه می‌کردیم؛ همچنین جزوه‌هایی از قم برای مان می‌رسید در مورد کشورهای افریقایی و جزوه‌های دینی، شناخت مارکسیسم و دیدگاه‌های ماتریالیستی. در سال ۱۳۵۴ش. در خرمشهر دوره‌های عقیدتی و سیاسی با پسران خواهرم (محمد - علی) داشتیم. شرایط اجتماعی خرمشهر مذهبی بود، به عبارتی مذهب بیشتر از سیاست بر جامعه تسلط داشت. جوانان بیشتر سیاسی بودند. تا موقعی که مذهب و سیاست تداخل پیدا نمی‌کردند، مشکلی برای کسی پیش نمی‌آمد، اما به محض تجمع این دو واژه، زنگ خطر برای رژیم روشن می‌شد و سختگیری و پیگیری‌های ساواک شروع می‌شد.»

#### فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

بنا به دلایلی از قبیل دستگیری و زندان و ساواک، خانواده‌ها زیاد اجازه نمی‌دادند که دختران‌شان وارد مسائل سیاسی و خصوصاً عملیات مبارزه علیه رژیم پهلوی شوند و خیلی با افراد بیرون از فامیل ارتباط داشته باشند. رفت و آمدهای ما خیلی محدود بود. سعی می‌کردیم فعالیت‌های مان بیشتر جنبه فرهنگی و آگاهی‌فکری داشته باشد. اکثر اوقات، محمد، تعداد زیادی کتاب‌های دکتر شریعتی، دفاعیات مبارزین و چه مسلمان چه کمونیست را در اختیار ما می‌گذاشت و باید آن‌ها را در مدت کوتاهی مطالعه می‌کردیم و نتیجه را به او گزارش می‌دادیم. ضمناً با یکدیگر بحث می‌کردیم که اگر روزی گرفتار شدیم، چه جواب‌هایی بدهیم.

بستر و زمینه‌ساز فعالیت‌های ما بیشتر خودسازی و آگاهی‌دادن به افراد و مطالعه بود. جابجایی بعضی کتاب‌ها و جزوات سیاسی را خیلی ما انجام نمی‌دادیم، چون اگر با داشتن این مدارک گرفتار می‌شدیم، پاسخگویی به ساواک مشکل بود.

یکی دیگر از کارها در خرمشهر، رونویسی از تمام اعلامیه‌ها و جزوات سیاسی و

دفاعیات مبارزین و نوار پیاده کردن سخنرانی‌ها بود. چون در آن زمان، دستگاه فتوکپی نبود و اگر بود، ما نمی‌توانستیم برای تکثیر این اعلامیه‌ها و جزوات از فتوکپی استفاده کنیم و مجبور بودیم شبانه‌روز وقت‌مان را به نوشتن، آن هم پنهان از چشم پدر و مادر و بزرگان و دیگران بگذرانیم. کار تحقیق روی کتاب‌ها، قرآن، مطالعه کتاب‌های مبارزین فلسطینی، آفریقائی و الجزایری بود. کتاب مادر، اثر ماکسیم گورکی، خوشه‌های خشم، خرمگس و کلاً هر کتابی که انقلابی بود، می‌خواندیم در این دوره برایمان فرقی نمی‌کرد مذهبی باشد و یا غیر مذهبی؛ هدف ما مبارزه با دیکتاتوری و رژیم ظالم پادشاهی بود؛ البته کتاب‌ها را نقد می‌کردیم. با نگاهی انتقادی می‌خواندیم و بحث می‌کردیم. در هر حال، تکثیر دستی و رد و بدل کردن کتاب‌ها کار سختی بود که با رعایت مسائل امنیتی باید صورت می‌گرفت.

به خاطر دارم زمانی که در خرمشهر منزل برادرم زندگی می‌کردیم، محمد، هر شب ساعت ۱۱ به بعد به منزل ما می‌آمد و ساعت‌ها از نیمه شب گذشته با هم مباحثه می‌کردیم و کتاب می‌خواندیم.

در سال ۵۰ یا ۵۱ ش. که فصل پاییز بود، گروه‌شان لو رفت و همگی توسط ساواک دستگیر شدند. ابتدا در ساواک خرمشهر تحت بازجویی بودند و سپس به زندان اهواز انتقال یافتند. تمام زندانیان زیر نظر ساواک بودند. ابتدا محسن را دستگیر کردند و بقیه را هم در منازل‌شان دستگیر کردند. بعد از دستگیری خواهرزاده‌هایم، حساسیت سیاسی و مذهبی خانواده ما و کلاً شهر خیلی بیشتر شد و ما سعی می‌کردیم به هر نحوی که ممکن است به ملاقات‌شان برویم. بعد از انتقال‌شان به زندان اهواز، آن‌ها با افراد مذهبی و سیاسی دیگری در زندان آشنا شدند و بعدها همین امر باعث تشکیل گروهی به نام منصورون گردید.

### عصمتیه، مرکز آگاهی و فعالیت‌های مذهبی خانم‌ها

در خرمشهر مرکزی بود به نام عصمتیه که در آگاهی خانم‌های آنجا بسیار مؤثر بود. سرکار خانم احمدزاده، خانم مغازه‌ای و خانم مرعشی، برنامه‌های مذهبی متنوعی داشتند. مسئولیت آن‌ها به عهده خانم معصومه افشار بود که از حوزه علمیه مشهد به آنجا آمده بود. خیلی مهربان و خوشرو بودند و به همین دلیل خانم‌های زیادی را

مجدوب خودشان کرده بودند. ایشان در آن مرکز، درس‌های حوزوی تدریس می‌کردند. من هم به آنجا می‌رفتم و درس حوزوی می‌خواندم. حضور من در عصمتیه از دوران دبیرستان بود؛ یعنی در کنار مدرسه به کلاس‌های خانم افشار می‌رفتم. بعدها که برای زندگی به اهواز رفتیم، به عصمتیه اهواز هم می‌رفتم.

### شروع زندگی مخفیانه

در سال ۱۳۵۵ش. در رشتهٔ جامعه‌شناسی دانشگاه تهران قبول شدم. در تهران قرار بود خبرهای دانشگاه را به علی جهان‌آرا بدهم و او مسئول آموزش من باشد. بیست روزی بود که به کلاس می‌رفتم. من در خوابگاه دانشجویی در امیرآباد بودم. مادر و یکی از خواهرهایم قرار بود برای سرزدن به من تهران بیایند. ساعت ده صبح بود که محمد با من تماس گرفت و دنبال من آمد و گفت که باید هرچه زودتر از تهران بروم و به محل خاصی عزیمت کنم. علی جهان‌آرا بر اثر اصابت گلوله به پایش زخمی شده بود و مدارک و اسنادی هم به دست ساواک افتاده بود. امکان داشت مرا هم دستگیر کنند. حال تصور کنید خانواده‌ام فردای همان روز به دیدن ما آمده بودند و از من هیچ خبری نبود به هرجا که توانسته بودند، سر می‌زدند. آن‌ها بسیار نگران شده بودند؛ زیرا دختری از شهرستان وارد محیط بزرگ و پر فساد آن زمان تهران شده بود و به ناگاه مفقود گردیده بود. خانواده‌ام تا بهشت زهرا و بیمارستان‌های مختلف برای پیدا کردن من رفته بودند. تا سه روز خانواده‌ام از من بی‌خبر بودند.

زمانی که محمد دنبال من آمد و این موضوع را عنوان کرد که باید از این پس به‌طور پنهانی و در یک خانهٔ تیمی زندگی کنم، خیلی کلافه شده بودم؛ زیرا هیچ‌گونه آموزشی در این رابطه ندیده بودم. افرادی بودند که از سن کم برای چنین مواردی آموزش دیده بودند؛ مثل خواهر آقای بصیرزاده که چون از دوازده سالگی آموزش کاملی دیده بود، برای آن‌ها تحمل شرایط راحت‌تر بود. من و زهرا بصیرزاده (۴) با هم در یک منزل بودیم؛ البته ایشان کاملاً به مسائل امنیتی زندگی مخفی آگاهی داشتند، ولی به دلیل عدم آگاهی، قبول و پذیرش این شرایط برای من دشوار بود. خانهٔ تیمی ما در شهر کاشان بود؛ شهری که ساواک آنجا برخلاف شهر تهران و دیگر شهرها خیلی قوی نبود.

### شرایط زندگی در خانه تیمی

زندگی مخفی به دو صورت بود؛ یکی کاملاً مخفی که حتی با نزدیک‌ترین افراد خانواده هم نیاستی ارتباط برقرار می‌کردیم، و دوم، زندگی نیمه‌مخفی که می‌شد سالی یک بار یا برای اعیاد یا در صورت لزوم مراسمی خاص با خانواده‌های‌شان ملاقاتی داشته باشند. من از گروه اول بودم. به خاطر دارم وقتی به کاشان رسیدیم و از اتوبوس پیاده شدم، محمد دست مرا گرفت و گفت، باید سرت را پایین بیندازی و چشم‌هایت را ببندی تا هیچ چیز و هیچ کس را نبینی. به اصطلاح متوجه نشوم که مرا از کجا و چه راهی به سمت منزل می‌برند تا اگر دستگیر شدم، خانه را بلد نباشم. در آن شرایط، هر چه فرد اطلاعات کمتر داشت، هنگام دستگیری راحت‌تر بود.

داشتن اسلحه هم از دیگر موارد امنیتی بود که البته تهیه آن بسیار کار دشواری بود. فکر می‌کنم برادران هر کدام اسلحه داشتند، ولی ما از چاقو و پنجه بکس به‌عنوان سلاح سرد جهت دفاع شخصی استفاده می‌کردیم. کپسول سیانور را از زمانی که بیرون از منزل می‌رفتیم، زیر زبان مان می‌گذاشتیم که اگر دستگیر شدیم، با سم، خودمان را بکشیم؛ چون تحمل شکنجه‌های ساواک بسیار سخت بود.

### وظایف فردی در دوره زندگی مخفیانه

زندگی در آنجا بر اساس اصول منظم و خاصی بود و هر کس مسئولیتی داشت. باید تمام کارهایی را که در طول روز انجام می‌دادیم، حتی زمان آن را یادداشت می‌کردیم. برای مثال از فلان ساعت تا فلان ساعت نماز و عبادت، از فلان ساعت تا فلان ساعت ورزش، مطالعه، امور شخصی و... و این گزارش را تحویل مسئول مان می‌دادیم، و اگر از لحاظ زمانی مقداری یکی بیشتر از حد معمول یا کمتر از آن بود، باید پاسخگو می‌بودیم و خودمان را طبق نظر مسئول مان اصلاح می‌کردیم.

زهره به دلیل آموزش‌هایی که توسط برادرش از قبل دیده بود، بیشتر از من از خانه خارج می‌شد و من بیشتر در خانه بودم و اخبار و گزارشات را می‌نوشتم و تایپ می‌کردم، و چون تایپ به صورت دستی بود و صدای بلندی داشت، باید زیر دو لحاف می‌رفتم و آنجا تایپ می‌کردم تا صدایش به بیرون درز پیدا نکند. حتی ما مجبور بودیم در خانه



خیلی آهسته حرف بزنیم. از دیگر مسئولیت‌ها، شناخت نسبت به همسایگان و اهالی محل بود که ببینیم چه افرادی هستند و چه جوی بر محیط زندگی‌مان حاکم است و آن‌ها در مورد ما چه فکر می‌کنند.

درست کردن کوکتل مولوتوف و همین‌طور تعویض و دستکاری پلاک‌های ماشین از دیگر کارهای ما بود؛ به طور مثال اگر بچه‌ها با ماشین به جایی می‌رفتند و ساواک آن‌ها را شناسایی می‌کرد، باید سریعاً پلاک ماشین را عوض می‌کردیم تا گروه دستگیر یا لو نرود. شرایط ما، شرایط دشواری بود. شاید به تنها چیزی که اهمیت نمی‌دادیم، غذا خوردن و مواد غذایی‌مان بود. تمام وقت‌مان صرف فعالیت‌های داخل و خارج خانه می‌شد. استرس و دوری از خانواده همگی برای بروز یک بیماری روحی کافی بود، در حالی که به هم خوردن تناسب وعده‌های غذایی هم به آن اضافه شده بود. محرومیت‌های غذایی زیادی داشتیم، چنانکه به خاطر دارم، مدتی من و زهرا تنها تخم‌مرغ می‌خوردیم که سردی‌مان کرده بود و در مقابل، مدتی خودمان را با خرما تغذیه می‌کردیم که باز گرمی‌مان می‌کرد. در کل، اوضاع مالی خوبی هم نداشتیم؛ به طور مثال یک بار علی پدرش را به طور اتفاقی در تهران دیده بود و ایشان هزار تومان به او داده بود. در آن زمان خواهرم زایمان کرده بود و چون نوه اول خانواده بود، من خیلی اصرار داشتم او را ببینم، و محمد ترتیب این ملاقات را داد. در این ملاقات، خواهرم گردنبندش را به ما هدیه داد تا آن را بفروشیم با اینکه وضع مالی خودشان هم چندان خوب نبود. به هر حال روزگار سختی را طی کردیم.

### دستگیری و زندان

همانطوری که گفتم، یکی از خواهرانم تازه زایمان کرده بود و من دوست داشتم به هر نحوی او و بچه‌اش را دوباره ببینم، و محمد قول داد که زمینیه را فراهم کند و قرار ما در پارک شهر تهران شد.

قبل از رفتن، من کمی استراحت کردم. در خواب دیدم که دستگیر شده‌ام. خیلی در فکر خود رفتم، زیرا خاطرات اشرف دهقان را در هنگام دستگیری و زندان و مسائلی که برایش پیش آورده بودند را خوانده بودم. روحاً تحت تأثیر این جزوه مُردم و وضع جسمی خوبی هم نداشتیم. شرایط امنیتی تهران را هم درست نمی‌دانستیم. خلاصه سر

قرار رفتیم. من و با خواهر و شوهر خواهرم بودیم. درست ۲۷ شهریور بود. ناهار خوردیم و من از آن‌ها خداحافظی کردم، غافل از اینکه آنجا نزدیک ساختمان ساواک بود و بسیار نا امن. از خیابان که عبور کردم، یکدفعه چند نفر از پشت به سمت من حمله کردند. سیانور که نداشتم و از چاقو هم نتوانستم استفاده کنم، خلاصه مرا دستگیر کردند و پارچه‌ای روی صورتم انداختند و داخل یک پیکان وسط دو مرد قوی‌هیکل نشاندهند؛ البته آن‌ها هویت واقعی مرا نمی‌دانستند. عکس و مدرکی هم علیه من نداشتند. من خودم را کمی عقب‌افتاده ذهنی و بسیار ساده نشان دادم. هرچند وضع ظاهری من برای آن‌ها کافی بود که بدانند از مبارزین هستم. چادر مشکی و کفش کتانی و مرتب به عقب نگاه کردن و نحوه راه رفتن؛ البته من منکر قضایا بودم و گفتم برای خرید لباس از قم به تهران آمده‌ام و خود را منصوره دهقان معرفی کردم. مرا به زندان بردند، ابتدا انفرادی رفتم و حرف‌های قبلی‌ام را تکرار می‌کردم.

### شرایط زندان

ابتدا در زندان انفرادی بودم؛ زیرا آن‌ها شک داشتند که من سیاسی هستم یا یک فرد عادی. بعد از دو الی سه روز که در کمیته مشترک بودم، در سلولی که ظرفیت آن هشت نفره بود، با تعداد بیشتر زندانی قرار گرفتم. خودم را به نام منصوره دهقان معرفی کردم. در آن سلول یکی از دوستان خرمشهری‌ام به نام خانم زهرا چلنگر را به طور اتفاقی دیدم که او را دو هفته‌ای سر پا نگه داشته بودند و پاهایش ورم کرده بود. یکی دیگر از بچه‌های کمونیست را هجده روز بیدار نگه داشته بودند و رویش آب یخ ریخته بودند تا نخوابد و هر مدتی یکبار تشنج می‌کرد. ناگفته نماند که در اوایل دستگیریم چون اسمم را به صلیب سرخی‌ها داده بودند و از سلول من بازدید کرده بودند، نمی‌توانستند مرا شکنجه کنند.

بعد از انفرادی چون تصور نمی‌کردند من سیاسی هستم، مرا برای معاینه به پزشک قانونی بردند، چون فکر می‌کردند من دختر فراری هستم، و بعد از اینکه سلامت جسمی‌ام ثابت شد، بعد از چند روز به انفرادی بردند. در سلول انفرادی، یک زندانی بود که بعد از چند ساعت حرف‌های کلی زدن، خیلی آرام به من گفت که مرا فرستاده‌اند که با تو دوست شوم و از تو اقرار بگیرم و به آن‌ها گزارش دهم. من هم که دیدم همه

قرارها سوخته و منازل تیمی هم عوض شده، چیزهایی در ذهنم مشخص کردم که بگویم. در واقع تصمیم گرفتم چیزهایی را اعتراف کنم و خودم را معرفی کنم، چون هیچ راه چاره‌ای نداشتم. یکی از هم‌سلولی‌های من در انفرادی، خانم صغری اکبرنژاد بود که بعد همسر شهید محمد جهان‌آرا شد. بعد از مدتی وقتی فهمیدند من با محمد و علی جهان‌آرا (۵) در ارتباط بودم، عصبانی شدند. در هر صورت آدم در آن شرایط خیلی نمی‌تواند خوب تصمیم بگیرد، با توجه به اینکه من کتاب اشرف دهقان را خوانده بودم و تحت تأثیر آن قرار گرفته بودم.

#### اعترافات عالیه امامزاده

شرایط زندان خیلی برایم سخت بود. من شکنجه فیزیکی نشدم، ولی از لحاظ روحی خیلی تحت فشار بودم و تصمیم گرفتم به هر نحوی خودم را از این جهت رها کنم و راه نجاتی بیابم. برای همین اعلام کردم که می‌خواهم اعتراف کنم و خانه تیمی قم را نشان‌تان بدهم. آن‌ها تصمیم گرفتند من را به محلی که گفتم، در شهر قم ببرند. پس از مدتی که آن‌ها را دور خودشان چرخاندم، فهمیدند که من دارم بازی‌شان می‌دهم، دستور دادند به تهران برگردیم. در برگشت، سر راه، جلوی رستورانی نگه داشتند و من بلافاصله پیاده شدم و خودم را جلوی ماشینی انداختم. آن‌ها مرا محکم گرفتند و به ماشین برگرداندند و به سرعت به طرف تهران حرکت کردند و مجدداً به زندان انفرادی منتقل شدم. در آنجا با دکتر سیمین صالحی که از مبارزین گروه چپ بود، هم‌سلول شدم. ایشان از ناحیه چشم مصدوم بود.

#### ورود صلیب سرخی‌ها

شرایط و محیط زندان خیلی کثیف و غیر قابل تحمل بود. به‌خصوص تعداد زندانی بیش از گنجایش هر سلول بود. زمانی که ورود صلیب سرخی را اعلام می‌کردند، وضعیت زندان و زندانیان تغییر می‌کرد. افرادی را که زیر شکنجه‌های اسفناک بودند برای اینکه توسط صلیب سرخی‌ها دیده نشوند، آمارشان را به آن‌ها نمی‌دادند و با ماشین دور شهر

می‌چرخانند. بعد از اینکه خانمی که از حرف‌های من به بازجویی گزارش می‌داد، آزاد شد؛ خانمی دیگر را به سلول من آوردند که فرزندش را هم دستگیر کرده بودند. همسرش خارج از کشور بود و این‌ها هم قصد مهاجرت داشتند که در فرودگاه دستگیر شدند. خیلی ناآرام و عصبانی بود؛ البته هدف ساواک از این تغییر سلول بیشتر حرف‌کشی از من بود. در آن موقع، اوضاع روحی خوبی نداشتم. چون باید حرف‌هایی را به بازجویی می‌گفتم؛ یعنی به زعم آن‌ها اعتراف می‌کردم، چون باید تمام حرف‌هایم حساب‌شده می‌بود و اطلاعات اساسی از گروه را نمی‌گفتم.

در آن شرایط سخت، به لحاظ روحی مورد آزار بودم. تنها چیزی که به من آرامش می‌داد، تلاوت آیاتی از قرآن بود. در تاریکی سلول، شماره چشم‌هایم زیاد شده بود. تنها ارتباطی که با محیط بیرون داشتم، شنیدن صدای اذانی بود که از دور به گوشم می‌رسید. زیاد به خاطر ندارم چه مدت در این سلول هشت نفره بودم، اما از ابتدا هم متوجه اختلاف بین مبارزین مسلمان و مجاهدین و چپی‌ها شدم. هر کدام موضع‌شان مشخص بود. ما به فتوای امام باید از کمونیست‌ها دوری می‌کردیم و حتی غذا خوردن‌مان را جدا کرده بودیم. انعکاس خیلی شفافی از اختلافات و مرزبندی در زندان بین گروه‌های مبارز مسلمان به‌وجود نیامده بود. زمانی که من آزاد شدم، جریانات داخلی زندان را برای خانواده‌ام توضیح دادم. مجاهدین خلق، دیگر اسلام را با مرجعیت قبول نداشتند. خواهرهای رضایی هم در آنجا بودند. بعد از مدتی ما را به زندان قصر بردند.

### دادگاه و محکومیت

من طی دو نوبت جلسه دادگاهی که برایم برگزار شد، در اولی به ده سال و در دومی به هفت سال محکومیت به جرم اقدام علیه امنیت کشور و عضویت در گروه مخفی و مسلح محکوم شدم. تاریخ دادگاه من مصادف بود با هفدهم دی، چهلم شهدای قم در تبریز، که در قم تظاهرات برپا بود.

### مفاهیم و مقوله‌های گفتمانی غالب روایت‌های زنان

در بررسی و تحلیل متن مصاحبه خانم عالیه امامزاده، مقوله‌های مشترک و مفهومی

استخراج، و در دو گفتمان موضوعی و مقوله مفهومی تبیین شده که در زیر می‌آید:

### ۱. گفتمان اجتماعی

گفتمان اجتماعی با محوریت خانواده به عنوان واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی و رشد و تعالی انسان و توافق عقیدتی و آرمانی، زمینه‌ساز حرکت اصیل و تکاملی و رشد یابنده انسان است، در متن تولیدشده تاریخ شفاهی زنان، گفتمان، اصیل و اساسی است. گفتمان مشترک در تمامی مصاحبه‌ها، تأکید بر شرایط متن مذهبی و فرهنگی و سیاسی خانواده از منظر گفتمان اجتماعی است که به مفاهیم مرتبط آن‌ها در این مقوله اشاره می‌شود:

الف) خانواده مذهبی. زنان در تبیین شرایط خانوادگی‌شان بر مذهبی بودن تأکید فراوان داشتند و این کلمه بارها در متن تکرار شده است. مؤلفه‌های مرتبط در مصاحبه خانم امامزاده عبارت است از پدر و مادر مذهبی، تربیت مذهبی، ارزش‌های مذهبی و شرایط مکانی مذهبی که محل مراجعه آنان بوده است.

ب) خانواده فرهنگی. در خانواده زنان، مؤلفه‌های فرهنگی عبارتند از انس با قرآن، شرکت همراه با پدر و مادر در مراکز عبادی و آیینی مانند مساجد و حسینیه‌ها، رعایت حجاب اسلامی، فعالیت‌های فرهنگی و خودسازی در دوره جوانی و دوران مبارزه و دوره زندان.

ج) خانواده سیاسی. زنان انقلابی اغلب در خانواده‌هایی رشد کردند که یکی از والدین یا برادران و یا آشنای خانوادگی‌شان سیاسی بوده و نسبت به مسائل حکومت زمان و جور و ظلم‌ها آگاهی و اشراف داشته‌اند. دوستان سیاسی و فعال نیز با شرکت در برنامه‌های مخفی از یاوران اصلی آنان بودند.

### ۲. گفتمان سیاسی حاکم دوره پهلوی

بافت موقعیتی (زمان، مکان، مخاطب و...) در ساخت گفتمان سیاسی تأثیری اساسی دارد. به همین دلیل به لحاظ تاریخی می‌توان از وقایع و حوادث نهضت ۱۵ خرداد تا حوادثی که گفتمان تازه را در مسیر سخت و خونبار پیروزی قرار می‌دهد، اشاره نمود. الف) استبداد شاهنشاهی. در آغاز دهه ۴۰ ش.، گفتمان شاهنشاهی با سلطه آمریکا در ایران به‌خصوص پس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون، گفتمان حاکم است. برخی

محققان، ویژگی‌هایی برای گفتمان شاهنشاهی برشمرده‌اند که یکی از این موارد در کتاب راه دراز گذار آمده است. مؤلف این کتاب با استناد به سرمقاله‌های دوران حکومت محمدرضا معتقد است که این گفتمان در پی القای مشروعیت رژیم سلطنتی موروثی است، و منبع این مشروعیت را اقتدار کاریزمایی و پاتریمونیالیستی سنتی معرفی می‌کند. در این گفتمان، حکومت پادشاهی، بهترین نوع حکومت شناخته می‌شود. در این گفتمان، همه ارزش‌های مثبت از قبیل عدالت، محبت، دادگری و ... به پادشاه نسبت داده می‌شود. پادشاه به منزله پدر خانواده بزرگ ملت است و برگزیده خداوند و مالک و فرمانروای مردم، و مخالفت با او، مخالفت با خداوند و ذات هستی است. در این گفتمان، دین و دولت همبستگی دارند و اساساً پادشاهان اسباب رونق اسلام شده‌اند و پادشاهی با عدل و داد و قانون آمیخته است. از سال ۱۳۴۱ ش.، امام خمینی<sup>(۵)</sup>، فعالیت‌هایی بسیار در جهت مقابله با نظام شاهنشاهی شامل سخنرانی‌ها، پیام‌ها، نامه‌ها و بیانات متعددی انجام داد که در نتیجه آن‌ها، گفتمانی تازه و جریان مردمی نیرومندی علیه نظام شاهنشاهی شکل گرفت و موجب واکنش‌های مختلفی از سوی نظام حاکم شد (مانند لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، دستگیری امام و بسیاری از یاران ایشان، سرکوب شدید قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش. و سرانجام تبعید امام از کشور). سرآغاز اغلب مبارزات مردمی، ریشه در همین دوره تاریخی دارد. زنان همراه با سایر مبارزان در این دوران علیه حکومت استبدادی وارد مبارزه شدند.

ب) سرکوب ساواک. سازمان اطلاعات و امنیت کشور از اواخر سال ۱۳۳۵ ش. کار خود را آغاز کرد. وظیفه اصلی این سازمان، شناسایی و نابود کردن کلیه کسانی بود که به نحوی با دیکتاتوری شاه به مخالفت برمی‌خاستند. در شکل‌گیری ساواک، آمریکا و اسرائیل نقش عمده‌ای داشتند، و هدف تأسیس یک نیروی پلیس مخفی در ایران بود. بنیانگذاران این سازمان، سیا را الگوی شکل‌گیری اولیه آن تعیین کرده بودند. کارشناسان سیا و سپس موساد به‌طور فعال به آموزش روش‌های خبرچینی و جمع‌آوری اطلاعات به اعضای ساواک می‌پرداختند. حسین فردوست، یکی از مقامات بلندپایه این سازمان در کتاب خویش بر نقش بارز عوامل اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل در شکل‌گیری ساواک تأکید ورزیده است. مقامات و ماموران ساواک عمدتاً از مأموران رکن دو ارتش و شهربانی تأمین می‌شدند،

و وظیفه اصلی آن‌ها شناسایی و نابود کردن کلیه کسانی بود که به نحوی با حکومت شاه به مخالفت برمی‌خاستند. طبق منابع موثق غربی، ساواک برای این منظور از هر ابزاری از جمله شکنجه استفاده می‌نمود. طبق گفته یک کارشناس سابق سازمان اطلاعاتی آمریکا سیا با نام «جسی جی لیف» (Jesse g. Leaf)، تکنیک‌های شکنجه توسط سیا به اعضای ساواک تعلیم داده می‌شد. پس از انقلاب و سرنگونی استبداد شاهنشاهی در سال ۵۷ ش، یک حلقه فیلم در رابطه با این سازمان پیدا شد که توسط سازمان سیا برای آموزش ساواک در نحوه شکنجه دادن زنان ساخته شده بود.

نخستین رئیس این سازمان، سپهبد تیمور بختیار در سال ۱۳۴۰ ش. به دلیل احساس خطر شاه در اقدام وی به کودتا از کار برکنار شد، و از آن پس او به یکی از مخالفان حکومت تبدیل گشت. وی بعدها در سال ۱۳۴۹ ش. با دستور مستقیم شاه و به دست یکی از مأموران ساواک در عراق به قتل رسید. ساواک، نخست به منظور شناسایی و بازداشت اعضای حزب توده تأسیس شد، اما فعالیت‌های خود را بسط داد و به جمع‌آوری اطلاعات و زیر نظر گرفتن هرگونه حرکت مخالفان حکومت پهلوی، دانشجویان دانشگاه‌ها، اتحادیه‌های کارگری و نیز روحانیون شیعه و نویسندگان، ژورنالیست‌ها و شخصیت‌های ادبی به منظور اعمال سانسور پرداخت. این سازمان همچنین عملکردهای برون مرزی خصوصاً در خبرچینی و تحت نظر قراردادان دانشجویان ایرانی مخالف حکومت در خارج از کشور را هم برعهده داشت.

در واقع از سال ۱۳۴۲ ش. به بعد، شاه به سازمان‌های امنیتی خویش از جمله ساواک توسعه بخشید، به طوری که از ۵۳۰۰ مأمور تمام‌وقت و تعداد بسیار نامعلومی از خبرچینان پاره‌وقت تشکیل می‌شد. ساواک در سرکوبی عناصر ضد نظام سلطنتی فعالیت گسترده‌ای داشت. این سازمان به عنوان عامل شکنجه و اعدام مخالفین به‌ویژه انقلابیون ایران شناخته می‌شد. بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ ش، ۳۶۸ تن از چریک‌های مخالف حکومت را به قتل رساند و بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ ش. (قبل از سرنگونی حکومت شاهنشاهی) حدود ۱۰۰ زندانی سیاسی را اعدام نمود. این سازمان همچنین در دوره حاکمیت نعمت‌الله نصیری (دوره نخست‌وزیری هویدا) با یاری هزاران مأمور رسمی و انبوه خبرچینان و شیوه‌های متنوع شکنجه و سرکوب، کار کنترل تمامی محافل و سازمان‌ها را انجام می‌داد.

ایجاد کمیته مشترک ضد خرابکاری به کمک شهربانی در سال ۱۳۵۰ ش.، به ساواک حضور آشکار و بیشتری بخشید. بدین ترتیب ساواک توانست جز تعدادی از رهبران مذهبی و برخی روشنفکران و تبعیدشدگان به خارج، همه را بترساند. در تاریخ شفاهی زنان بر فشارهای متعدد ساواک تأکید شده است (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۴۷).

ج) زندان و آزار و شکنجه. یکی از روش‌های دستگاه سرکوب و رایج دوره پهلوی، استفاده از شکنجه و آزار زندانیان سیاسی بود و به نوعی از جمله گفتمان‌های حاکم حکومت به‌شمار می‌رفت. در مورد آزار و شکنجه، فوکو، فیلسوف معاصر، در کتاب تنبیه و زندان، اشارات عمیقی دارد که در تبیین مکانیسم گفتمانی فوق مورد توجه است:

«تا قبل از پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، بدن به منزله آماج اصلی کیفر بود، اما بعد از آن، این امور ناپدید شد. مراسم تنبیه رو به افول نهاد و فقط به یک روش جدید آیین دادرسی یا اداری یا اجرایی تبدیل شد، و کم‌کم نمایش دادن تنبیه متوقف گردید. پس از آن تمایل بر آن بود که تنبیه و مجازات به پنهان‌ترین بخش فرایند کیفری بدل شود. روش‌های تنبیهی ملاحظه‌کارانه شد و دیگر با بدن کاری نداشتند. شاید گفته شود که زندان و حبس و کار اجباری نیز به‌طور مستقیم بر بدن اعمال می‌شود، اما رابطه تنبیه - بدن با رابطه تنبیه - بدنی، یکسان نیست. بدن، حکم یک ابزار را داشت. از آنجا که آزادی حق هر فرد است، آن‌ها با حبس زندانی می‌خواستند آزادی را از او بگیرند. درد جسمی و بدنی، دیگر عنصر اصلی کیفر نبود. بعد، مرگ یکسان برای مجرمین پیشنهاد شد که هر مجرمی با مرگ تنبیه شود، بدون آنکه شکنجه‌ای صورت گیرد. در گذشته، بارها مرگ را جلوی چشم محکوم می‌آوردند. تقلیل مرگ هزارباره به اعدام، امری بسیار اخلاقی است. سپس گیوتین اختراع شد که در یک لحظه بدون لمس بدن، زندگی را می‌گرفت.

در ابتدای سده نوزدهم، نمایش عظیم تنبیه جسمی محو شد و بدن تعذیب‌شده کنار رفت و نمایش درد حذف گردید. پس باید به‌جای آنکه تعذیب بر بدن اعمال شود، بر روح و قلب و اندیشه محکوم وارد آید. تعذیب قضایی به منزله آیینی سیاسی، بخشی از مراسمی است که قدرت با آن خود را نمایان می‌کند، زیرا جرم علاوه بر قربانی، مستقیم به پادشاه حمله کرده. پس چون قانون توسط پادشاه نوشته می‌شود، حق تنبیه مانند جنبه‌ای از حق پادشاه برای جنگ با دشمنان بود.



اعدام در ملا عام در واقع می‌خواست قانونی را که رنگ باخته، دوباره احیا کند. مردم برای نمایش عمومی دعوت می‌شدند، زیرا باید آگاه شوند و به چشم خود می‌دیدند؛ چون باید می‌ترسیدند، اما گاه همین مردم ممکن بود سرپیچی خود از قدرت را نشان دهند و شورش کنند و محکوم را از زیر دست جلاد بیرون بکشند. از آنجایی که قشرهای فقیر جامعه حق دخالت در عدالت را نداشتند، بنابراین در همان جایی که عدالت علنی بود، قشرهای فقیر، دخالت فیزیکی می‌کردند. در نیمه دوم سده هجدهم، اعتراض علیه تعذیب در همه جا دیده می‌شد و تأکید بر آن بود که باید به رویارویی جسمی با محکوم پایان داد و باید اصل انسانیت محکوم زیر سوال نرود.» (فوکو، ۱۳۹۱: ۱۶)

اغلب زنان پس از دستگیری، مورد آزار و شکنجه ساواک قرار می‌گرفتند، چنانکه آثار آن بعد از مدت‌ها تاکنون همچنان بر جا مانده است. خانم امامزاده از شکنجه‌های روحی و روانی بسیار آزرده شد. از دیگر خانم‌های زندانی که از آزار و شکنجه‌های دوره شاه آسیب‌های فراوان دیده‌اند، می‌توان به مرضیه دباغ، خانم حسینی و خانم سجادی و میرخوانی و منظر خیر و سوسن حداد عادل و رودباری و جزایری‌ها و نانکلی و غفاری و ملکی و موسوی و طالقانی و حسن‌زاده و میهمانچی و باستان حق و رحیمی و واثقی و ... اشاره نمود.

### نتیجه‌گیری

زنان، نقش مهمی در پیشقراولی، پشتیبانی، همکاری، هماهنگی و تعمیق مبارزات در دوران سیاه پهلوی دوم داشتند. به‌رغم برخی برداشتهای سطحی، حضور زنان فقط در صف‌های میلیونی تظاهرات نبود، بلکه آنان در اقصی نقاط ایران در شهرها و استان‌ها از جمله خطه قهرمان‌پرور خوزستان مشارکت و مداخله تمام‌عیار داشتند، و خود به تنهایی یا در کنار همسر، برادر، خواهر، پدر و یا فرزند و دیگر یاران مبارز با وارد آوردن ضربه بر ساختار رژیم و با تحمل رنج و سختی - چه در زندان و چه در جاهای دیگر - در سرنوشتی رژیم کوشیدند. شرکت در تظاهرات، فقط بخشی از جنبه‌های عینیت‌یافته مبارزه زنان در سال‌های پایانی رژیم پهلوی بود، از این رو به‌رغم حضور پررنگ زنان در تاریخ معاصر و تحولات سرنوشت‌ساز و مشارکت تمام‌عیار در جنبش و مبارزه علیه رژیم، مستندات، مکتوبات و منابعی که نقش زنان را تبیین و توصیف نماید، بسیار اندک است. با ذکر گوشه

کوچکی از شرح مبارزات زنان انقلاب با روش تاریخ شفاهی می‌توان به حضور گسترده زنان در عرصه‌های مبارزاتی پی برد. با انجام چنین پژوهش‌هایی به آسانی می‌توان به نظرات سطحی موجود درباره مبارزه زنان، خط بطلان کشید، و نمونه‌هایی از زنانی یافت که خود پیشقراول مبارزه برای خانواده و اطرافیان بودند، و مبارزه دیگران به تبع آن‌ها بوده، نه آنکه آن‌ها به تبع افراد خانواده و نزدیکان وارد جرگه مبارزه شدند. برخی از آن‌ها در این راه جان به جان آفرین تسلیم کردند و یاد و خاطره‌ای هم از آن‌ها وجود ندارد. برخی با شور انقلابی و آگاهی تمام، قدم در مبارزه مسلحانه گذاشتند و شدیدترین نوع مبارزه را طی نمودند، شکنجه شدند، زندانی گردیدند، محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر آن‌ها مقرر شد، تحت انواع فشارهای روانی قرار گرفتند و ... اما از تلاش و مبارزه دست برداشتند و خط خونین مبارزه را تا به انتها بر دوش کشیدند.

### پی‌نوشت

- (1) ethnographic content analysis
- (2) constant discovery
- (3) reliability

### منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی). ترجمه کاظم فیروزمند، حسن آوری محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- توکلی، فائزه (۱۳۸۷-۱۳۸۵). طرح تاریخ شفاهی زنان سیاسی و زندانی دوره پهلوی اول. تهران: مرکز آرشیو مؤسسه نشر آثار امام<sup>(ره)</sup>.
- توکلی، فائزه (۱۳۹۰). مباحث نظری و روش‌شناسی تاریخ شفاهی، حوزه هنری (سوره مهر).
- توکلی، فائزه (۱۳۹۹). زنان مبارز. تهران: انتشارات عروج.
- رفیعی، حسن (۱۳۸۷). روش‌های تحقیق بین‌رشته‌ای کیفی و کمی. تهران: نشر دانژه.
- فوکو، میشل. مراقبت و تنبیه (تولد زندان). ترجمه نیکو سرخوش. تهران: نشر نی.
- Altheide D. L. (1987). *Ethnographic content analysis*. Qualitative sociology.